

دن گارسیا دوسیلوا فیگورا

ترجمه غلامرضا سمیعی

## تخت جمشید در عصر صفوی

درباره تخت جمشید - این بنای عظیم تاریخی - همچون بسیاری بناهای عتیق دیگر در سده اخیر بوسیله باستان شناسان و محققان ایرانی و خارجی تحقیقات جالب بعمل آمده که - بخصوص از جهت تاریخی - تا حدی نوشته‌های مورخان و سیاحتگران قرون گذشته را بی اعتبار کرده است . بدست آمدن کلید قرائت خطوط عهد عتیق و مکاشفات علمی در جهت تعیین قدمت مواد ساختمانی بناها و ابزار و اشیاء گذشته‌ی بسیار دور بر برخی از آراء مورخان و سیاحان رقم بطلان کشیده است . با این همه از آنجا که بناهای تاریخی در طول قرون به یک صورت نمانده بلکه همواره دستخوش آفات و سوانح طبیعی و تخریب و تصرفات انسانی بوده است چه بسا آنچه سیاحتگری در قرون پیشین در این گونه بناها مشاهده کرده با آنچه سیاحتگران درباره بناهای تاریخی نوشته‌اند - اگر نه از جهت تاریخی - از جهت نزدیک بودن به اصل مارا بهتر و دقیق تر با کیفیت ساختمان و در نتیجه هنر واقعی بانیان حقیقی این بناهای شگفت یعنی هنرمندان - صنعتگران و ارباب حرف آن روزگاران آشنایی کند . اما فواید دیگری این سفرنامه ها خود از مقوله‌ای دیگر است که بحث و بیان آنرا مجال دیگری است . دن گارسیا دوسیلوا فیگورا و آسپانیا\* در درباره شاه عباس صفوی مردی عالم و دقیق‌النظر است که در سفرده ساله خود به ایران ( ۱۶۱۴ - ۱۶۲۴ م ) کشور ما را سیاحت کرده و درباره وضع جغرافیائی سیاسی و اجتماعی ایران به اشباع سخن گفته است . آنچه در ذیل می آید ترجمه بخشی از سفرنامه‌ی معتبر و املاء شده این مرد است درباره تخت جمشید یا باصطلاح قدمای سیاحان (چهل منار) که قطعاً متضمن قوایدی از قبیل آنچه گفتیم تواند بود .

مترجم

\* \* \* \* \*

پس از عبور از رودخانه بند امیر از دشتی بزرگ که نهرها و جویبارهای زیادی منشعب از همان رودخانه آنرا قطع می‌کردند و در جای جای آن دهکده‌های پرجمعیت و گل‌هائی از انواع حیوانات اهلی به چشم می‌خورد گذشتیم . از آن پس بود که در دامنه کوهی شهرک زیبا و دلپسند مرو دشت را مشاهده کردیم . این شهرک چنان در انبوه درختان پنهان شده

\* Don Garcias de Silva Figueroa

بود که از دور همچون جنگلی مرکب از چندین باغستان بنظر می آمد - در همین وقت بود که انتهای ستونهای چهل منار نیز بر ما ظاهر شد .

سفیر ساعت یازده صبح به مرودشت رسید . وی در این شهر خانهای بسیار مناسب با مقادیری آذوقه هوائی بسیار خنک و مطبوع و آبی گوارا ریافت چنانکه بی فوت وقت آنرا بر همه جایپهائی که تا آن روز در ایران منزل کرده بودیم ترجیح داد و چون بدون شک این مکان مقر اصلی پرس پلیس قدیم بود سفیر خواست بداند - از جنوب به شمال - در چه فاصلهای از شیراز قرار گرفته است . بهمین جهت ارتفاع محل را با دقت اندازه گرفت و سرانجام دریافت که این مکان در بیست و هشت درجه و پنجاه دقیقه قرار گرفته و فاصلهاش از خط استوا بسیار بیشتر از شیراز است .

عالیجناب بعد از ناهار طبق معمول به استراحت پرداخت و آنگاه بصرافت افتاد که از بنای بزرگ و بسیار مشهور چهل منار - که نه تنها از جهت قدمت بلکه بجهت عظمت چشم گیر و زیبایش شایان توجه و تحسین بسیار است - دیدن کند . بخصوص که کسانی که تا آن زمان از این بنا دیدن کرده بودند درباره آن نظریات متفاوت ابراز داشته و بوجهی بسیار سطحی از آن سخن گفته بودند ، چنانکه مطلب قابل اطمینانی در نوشته های آنان دیده نمی شود . با این ترتیب سه ساعت بعد از ناهار - با آن گروه از خدمه که باوی آمده بودند - از خانه خارج شدیم و پس از آن که یک ربع فرسنگ از شهر پیش رفتیم به پای کوهی رسیدیم که این بنای عظیم در کم شیب ترین قسمت دامنه آن ساخته شده است . در قسمتی از پایه این کوه دیواری ضخیم از مرمر کشیده شده بود به ارتفاع دو نیزه که سنگهای آن چهار گوش بود با بزرگی ای شگفت انگیز در قسمتهای پیش آمده دیوار هیچگونه وسیله دفاع یا برجهای بزرگ وجود نداشت . اما فاصله به فاصله یعنی در هر بیست پی زاویه ای در دیوار تعبیه شده چنانکه همان پیش آمدگیها - که با قرینه سازی و تناسبی بسیار تحسین برانگیز ساخته شده اند - میتوانند هر یک وسیله دفاع از دیگری قرار گیرند . موقعیت کوه نیز که سراسیمه اش تا خارج بنا کشیده می شود به کمال ساختمان می افزاید . در قسمتی از همین دیوار که در برابر شهرک مرودشت قرار گرفته است دو سر بالائی بزرگ و زیبا است که از طریق آنها به ایوان یا صفهای می روند که در بالا ساخته شده است . یکی از این سر بالائیا در دست راست و دیگری در دست چپ قرار گرفته است . هر کدام از یک طرف دیواری دارد ، و از جانب دیگر نردهای که همگی از همان سنگ مرمر ساخته شده اند . در نیمه راه هر سر بالائی - که در بزرگی و ساختمان مشابهند - نیمکت ، مانندی یا جائی مربع شکل به پهناى خود سر بالائی ساخته اند که می توان با نشستن بر روی آنها رفع خستگی کرد و چون از این نیمکت ها به قسمت دیگر سر بالائی می پیچیم که شبیه قسمت اول است به بلندترین قسمت سر بالائی یا پلکان می رسیم . هر یک از این پلکانها زیبا و مجلل چهل پی پهنا - دو انگشت بلندی و کمی بیشتر از یک پی جای پا داشت . چنانکه

تمامی سرازیری چنان هموار و مسطح بود که به آسانی با اسب از آن بالا می‌رفتند. اما آنچه بیشتر ما را دچار تعجب کرد پهنای شکفت انگیز و بزرگی سنگهایی بود که پله‌ها را در آنها تراشیده بودند. زیرا علاوه بر آن که هر پله چهل پی پهن داشت در بعضی از سنگها تا ده پله ساخته شده بود و پلکانی را که در یک سنگ تراشیده نشده بودند چنان بیکدیگر چسبانیده بودند که از نزدیک هم بسختی می‌توانستیم نقاط پیوند را تشخیص دهیم. و هم بدین جهت بیشتر مردمی که پلکان را می‌دیدند تصور می‌کردند که همگی آنها در صخرهٔ یکپارچهٔ کوه تراشیده شده‌اند. در برخی از پله‌ها شکستگی‌های بی‌چشم می‌خورد. امری که با عمر چند قرنهٔ ساختمان ناگزیر بنظر می‌رسید. اما زمان چنان کم در بنا اثر گذاشته است که به زحمت چنین تأثیری احساس می‌شود بلکه بالعکس در ملاحظهٔ کل ساختمان پنداری که بتازگی بنای آن خاتمه یافته است. همهٔ سنگهای دیوار و دو پلکان از مرمر سیاه بود. سنگهایی چنان سخت که هیچ چیز در کل این بنای عظیم و بی‌ نظیر اعجاب آورتر از صلابت این سنگها نیست. مرمرهایی که در طول چند قرن در برابر حوادث زمان، که همه چیز را خراب و نابود می‌کند مقاومت کرده‌اند. پس از آن که از بالا رفتن از این دو پلکان که در بالا در جای مربع شکل بسیار صافی به یکدیگر می‌پیوندند - فارغ شدیم درگاهی یا رواقی مشاهده کردیم که بر پشت دواسب بزرگ از مرمر سفید - که از پیل هم بزرگترند - استوار گردیده است. در این مجسمه‌ها که به شیوهٔ دورهٔ اساطیری ساخته شده‌اند یعنی هر اسب دو بال دارد و در چشمهای آنها غرور شیرمانند نمایان است - خصوصاتی هست که بهیچ وجه در اسبهای طبیعی یافت نمی‌شوند. این درگاه در قسمت بالا دارای هرّه و کلونتی عظیمی است از مرمر سایر قسمت‌هایش با بسیاری قرینه‌سازیه‌ها و تناسبها همگان در یک خط مستقیم و با زوایایی چنان کامل که یافتن نظایر آنها در ساختمانهای مهندسی بسیار دقیقی که از بقایای کاخهای عظیم روم قدیم باقی مانده است نیز غیر ممکن است. همهٔ سنگ درگاه و حتی سنگهای اسبها با کنده کاریهایی چنان ریز اما کامل و روشن تزیین گردیده بود و تازه می‌نمود که گفتی چند سالی بیش از حجاری آنها نمی‌گذرد. در فاصلهٔ ده یا دوازده پی از درگاه ستونی بزرگ دیده می‌شود استوار بر پایه‌ای با ارتفاع و کلفتی دیگر ستونهایی که بزودی از آنها سخن خواهیم گفت. دو ثلث داخل درگاه دارای بریدگیهای گود عمودی بود و ثلث دیگر که محاذی قسمت عقب مجسمه‌ها قرار می‌گرفت انباشته از سرستونها و خرد و ریزه‌هایی از هر دست بود که احتمالاً برخی از انواع سرستونهای ما نیز در آنها یافت می‌شد. چنانکه اینجا و آنجا در طول سه ذراع نیز در برابر ستونی که یاد کردیم سرستونهایی به بزرگی دو یا سه پی دیده می‌شد. اما نه این ستون و نه سرستونها هیچیک از مرمر سیاه ساخته نشده بودند بلکه از مرمر سفید بودند. اگر چه بر اثر گل و خاکی که بدانها چسبیده و نشسته بود و بارانی که آنها را شسته و خراب کرده بود سپیدی اولیه را از دست داده بودند. در ده قدمی آنستور از این ستون درگاهی دیگر بود استوار بر دواسب

دیگر با همان شکل و بزرگی اسبهای درگاه نخستین چنانکه ستون مرمر سفید درست در وسط دودرگاه یا رواق قرار می‌گرفت و با رواقها معاً دو دروازه‌ی ورودی صفهای بزرگ را که همچون حیاطی بود تشکیل می‌دادند. در این حیاط بیست و هفت ستون هر یک استوار بر پایه‌ای وجود داشت و چنان مرتفع که ایرانیها و عربها آنها را (القرانیس) \* می‌نامند که برجهای بلند باریکی هستند که مساجد معتبر خود را بخصوص در شهرهای بزرگ با آنها می‌آرایند. چنانکه پیش از این در توصیف شهر شیراز گفته‌ایم این ستونها در اصل در شش رده ساخته و نهاده بوده است. در هر رده هشت ستون چنانکه از احتساب جای پایه‌ها و ستونهای موجود معلوم بود تعداد کل آنها بدون محاسبه ستونهای درگاهها چهل و هشت بوده است و بی شک قسمتی از ستونها بر اثر زلزله‌هایی که در طول قرون در این نواحی حادث گردیده افتاده‌اند. زیرا ستونهای شکسته بسیار و برخی نیمه در خاک فرو رفته و بسیاری قطعات پراکنده در اینجا و آنجا به چشم می‌خورد که همگی از گل پوشیده بودند. بین این ستونها و ستونهایی که در دست راست طرف شهرک یا سربالائیهای ورودی واقع شده‌اند تفاوت‌هایی است. بدین معنی که ستونهای اخیر نه سر دارند و نه سرستون و دارای بریدگیهای عمودی سرتاسری هستند اگر چه روی تنها یکی از آنها نیمه‌ای از یک اسب بدون سر و دست از جنس مرمر خود ستون باقی بود که حدس زده می‌شد بر اثر یکی از همان زمین لرزه‌ها که پیش از این گفته‌ایم یا بر اثر صاعقه‌ای بدان وضع درآمده است. زیرا علاوه بر آن که جز قسمت جلو بدن اسب یعنی سر و دستها نیفتاده بود قسمت باقی مانده کاملاً از دایره محیطی ستون خارج گردیده بود چنانکه تصور می‌شد که هر آن در شرف سقوط است. و به مناسبت وزن بسیارش دوامش در آن حالت غیر ممکن می‌نمود. از همین جا می‌توان حدس زد که ستونهای دیگر نیز سر ستونهایی از انواع مجسمه‌های ایستاده یا نشسته شبیه بدانچه در طول چند قرن بعد از آن در قسطنطنیه بوجود آمده است داشته‌اند. این ستونهای دست راست بمناسبت آن که کاملاً نظیف و تابالا دارای بریدگیهای عمودی اند - بدون آنکه سرستون یا زینت دیگری داشته باشند از زیبایی

\* alcoranis گویا القرانیس و جمع قرناس عربی باشد که در لغت نامه‌های عربی و فارسی بمعنی بینی کوه و عمارت بلند و مدور آمده است چنانکه کلمه مقرنس نیز علاوه بر معانی دیگر (گلوئی یا نوعی گچ بری) به ساختمان بلند نیز اطلاق گردیده است. بعید بنظر نمی‌رسد که اعراب مجموعه ستونهای تخت جمشید را القرانیس گفته باشند. اما این که ترکان و ایرانیان و بخصوص اهالی فارس قرناس یا جمع آنرا بمعنی ستون پاماره یا ماغه بکار برده باشند و حتی بجای چهل منار که قطعاً از تداول عامه مردم فارس گرفته شده است چهل قرناس یا چهل قرانیس گفته باشند ادعائی عجیب است که رد یا ثبات آنرا بر عهده صاحب نظران می‌گذارد.

کامل و قرینه سازه‌های شایان توجهی برخوردارند بطوریکه بزحمت می‌توان در سرتابه‌های آنها نقصی مشاهده کرد که جبران آن لازم باشد. این ستونها چنان عظیمند که غیر ممکن است بتوان آنها را از یک سنگ تراشید. چنانکه ناچار شده‌اند آنها را چند قطعه بسازند. با این حال این قطعات چنان با مهارت بیکدیگر متصل شده‌اند و ستونها چنان صاف و هموارند که برای تشخیص چند قطعه بودن آنها باید با دقت هر چه بیشتر از نزدیک مورد معاینه شان قرار داد. با این همه برخی معتقدند که ستونها از یک قطعه سنگ ساخته شده بدون آنکه طول زمان صدمتی بر آنها وارد کرده یا چیزی از آنها کاسته باشد. زیرا بریدگی یا شیارهای عمودی آنها نیز چنان کامل و دست نخورده است که گویی به تازگی از زیر دست کارگر درآمده‌اند. تنها در یک یا دو ستون از این مجموعه چند ترک در قسمتهای کوچکی دیده میشود که کاملاً سطحی است و چنان اندک که به شیارهای عمودی هیچگونه آسیبی نرسیده‌است. همگی ستونها در بلندی و ضخامت یکسانند. جز این که ستونهاى دست راست بمناسبت نداشتن هیچگونه حاشیه یا مغزی خیلی بلندتر و عظیم تر از دست چپها بنظر می‌آیند. زیرا این حاشیه‌ها و ریزه کاریها که همانند کارهایی است که بر روی ستون بین رواقها کرده‌اند کمی از بلندی و زیبایی این دسته از ستونها می‌کاهد اگر چه اینان نیز همچون گروه دیگر دارای شیارهای سرتاسری عمودی هستند.

آن گونه که از پائین حدس زده می‌شود ارتفاع هر یک از این ستونها بدون محاسبه پایه و بنیان شصت تا هفتاد پی است و با این که صفای که ستونها بر آن قرار گرفته‌اند بمناسبت وجود آوارها و قطعات سنگ و خاکی که بر آن ریخته و گرد آمده بسیار فوزدار و بلندتر از آن است کسه سابقاً بوده آنچه مشهود است پایه هر ستون صفاً بیش از شش پی را در بر نگرفته و محیط جایی که ستون بر آن قرار گرفته بیش از نه پی نیست. بطوری که کلفت ترین قسمت ستون نزدیک هفت پی و نیم از سطح را در بر می‌گیرد و بقیه تا حدود نه پی دور پایه را تشکیل می‌دهد. در مرکز یا وسط پایه سوراخی به اندازه‌ی یک پی مربع هست مشابه سوراخهایی که در آثار سنگی رومی برای ریختن آهن یا سرب بمنظور اتصال قطعات تعبیه گردیده است. همین سوراخ در بسیاری از قطعات شکسته ستونها دیده می‌شد که با اندازه گیری آنها قطر ستون را حدس می‌زدیم. همگی پایه‌های ستونها به یک شیوه و گرد ساخته شده‌اند بطوری که مساحت یک پایه از مرکز تا محدودهای که ستون در آن قرار گرفته معادل هفت پی و نیم است. از آن بعد هر چه پایه به پائین متمایل می‌شود اندک اندک به قطرش افزوده می‌شود چنانکه در پائین ترین قسمت که روی صفا قرار می‌گیرد محیط دایره آن به ده پی می‌رسد. فاصله بین پایه‌های ستونها معادل بیست پی است هر پی معادل دو پی و نیم \* چنانکه چون مجموعه

\* مقصود نویسنده "از هر پی معادل دویی نیم" معلوم نشد.

ستونها چهل وهشت است در شش ردیف از یک طرف هشت و از جانب دیگر شش ستون جمع فواصل ستونها و آنچه زیر پایه ها قرار گرفته فضائی بطول چهار صد و سی و عرض سیصد و ده پی رادبرمی گیرند که یک چهارضلعی منظم اگرچه بازوبه های غیر مساوی را تشکیل می دهد . و با این که کف یا سنگفرش عمارت همانطور که گفته ایم بجهت انباشه بودن از خاک و سنگ مطلقاً پیدانیست باین حال باید قبول کرد که ساختمانی بدین جلال و جبروت دارای سنگفرش یا کفی متناسب بازببائی و شکوه باقی ساختمان باشد. نتیجه آن که جز ستونها که از مرمر سفید ساخته شده اند بقایای ساختمان و از جمله سنگفرش و پایه ها باید از مرمر سیاه باشند . در خارج از این چهارضلعی یا حیاطی که ستونها در آن برپایند به دیوار دیگری در داخل دیوار بزرگی که در بالا از آن سخن گفته ایم برمی خوریم . ارتفاع این دیوار یک نیزه بیشتر نیست . اما از مرمری بی نظیر و بسیار ظریف تراز مرمر دیوار بزرگ ساخته شده و پراز تصاویر نیمه برجسته و ریزه کاریهایی است که تصاویر انسانها و بسیاری از انواع حیوانات در آنها دیده می شود و مرمر آن چنان شفاف و صاف است که در نمایاندن تصاویر دست کمی از یک تابلو نقاشی ندارد . مساحت این دیوار از یک زاویه تا زاویه دیگر قریب یکمصد پی مربع بود و چون بر روی صفحای ساخته شده است که ستونها بر آن قرار دارند ارتفاع آن از همه طرف با دیوار بزرگ یکسان است . بدین ساختمان دومین از طریق سرازیری بسیار زیبا بالا رفتیم که اگر چه به بزرگی و پهنای سرازیری اولین نبود زیرا بیش از بیست و پنج پی عرض نداشت و بمناسبت کوتاه تر بودن تعداد پلکان آن نیز بسیار کمتر بود . اما از لحاظ زیبایی و شکوه بی نظیر و با سرازیری اولین قابل مقایسه نبود زیرا در نرده ها و دیوارهای این پلکان صحنهای متشابه تشریفات ورود فاتحان رومی به شهر یا مشابیه حرکت دستجمعی مردانی مذهبی که با آواز و اوراء دحرکت کنند تراشیده شده است . لباس این مردان عجیب و غیر ماء لوف بود و هریک درفش یا بیرقی همراه با هدایایی که برای ثبت در این سفرنامه به توصیف آنها خواهیم پرداخت در دست داشتند . درد نباله گروه آورندگان هدایا عرابهای چند اسبه بچشم می خورد که در آن قربانگاهی یا محرابی کوچک با مشعلی که آتشی در آن شعله می کشید نقش گردیده است . در طرف دیگر منظرهای از جنگ شیران است و در میان آنها تصویری در نهایت کمال از شیری که گاوی را می درد و چنان طبیعی و با حرارت و با درندگی ای که هیچ هنرمندی نمی تواند چیزی بدان بیفزاید . زیرا حتی قسمتهای بسیار ظریف و دقیق مجسمه هنوز چنان محفوظ مانده است که با نظاره دقیق نیز یافتن کوچکترین نارسائی و خطا در آن غیر ممکن است . پس از بالا رفتن از این پلکان که همچون پلکان ماقبل بسیار راحت و پله های آن بسیار کوتاه است - صفحای یا حیاطی دیده میشود که بر این دیوار دوم استوار و محصور در چهار دیوار دو جداره است که سابقاً بین آنها اطاقهایی وجود داشته است و همه دیوارها از مرمر های بسیار ظریف و بسیار صاف تر و صیقلی تراز آنچه تا آنگاه دیده بودیم با تصاویری

برجسته در قسمت بالای دیوارها که برای دیدار و ملاحظه آنها روزها و برای توصیف آنها ماهها فرصت لازم است برای ورود به این اطاقها از چهار درگاه یا ورودی استفاده می‌شود که گرچه کمال دیگر آثار عتیق را ندارند نه تنها خالی از زیبایی نیستند بلکه با دقت روی آنها کار کرده‌اند. و از تناسب و توازی همه جانبه برخوردارند. تا حدی که موجبات جلب نظر همه دیدارکنندگان را فراهم کردند. حجاریها و گچ بری های روی سردرها که باز و بسته شدن و نگاهداشتن درها را تعهد می‌کرده‌اند پر از گل و برگها و خرده کاریهای دیگر بود و در برخی از آنها نوشته‌هایی باخطوطی ناشناخته بچشم می‌خورد که قطعاً بسیار قدیمی‌تر از خطوط عبرانی - کلدانی یا عربیها بود و بکلی بی ارتباط با آنها همانطور که با خطوط یونانی و رومی نیز مرتبط نبودند. هر بدنه‌ای از این دیوارها تقریباً شصت پی دراز او دوازده پی پهنا داشت. کلفتی دیوار ده یا هفت پی بود و هیچگونه سقفی یا پوشش دیگری بر روی اطاقها نبود بلکه بین دیوار که ارتفاع هر یک از آنها به بیست و چهار پی یا دو نیزه و نیم می‌رسید کاملاً باز بود با این حال معلوم بود که قسمت بالای دیوارها خراب شده است زیرا کف اطاقها از قطعات ساقط شده و تیکه‌های نیمه گلین مرمرهای دیوار انباشته بود. علاوه بر این در وسط حیاط تپه‌ای از سنگ بود نشانه‌ای قطعی از مقدار سنگی که از بالا افتاده بود. بجز درگاههایی که از آنها سخن گفتیم فاصله به فاصله چند پنجره بود که بعضی به ساختمان باز می‌شد و برخی بسوی حیاط یا صفا و سه پی یا کمی بیشتر بالاتر از زمین. پهنای این پنجره‌ها معادل ارتفاعشان از زمین و بلندیشان معادل شش پی بود. در پنجره‌های سنگی که به کلفتی خود دیوار بودند تصاویر زیاد تعبیه شده بود با حجاری بسیار زیبا و نیمه برجسته و با تنوعی که تا آن زمان ندیده بودیم و چنان دلربا و جالب نظر که در آثار عتیق نیز نظایر آنها دیده نمی‌شود. آنچه مرا وادار می‌کند که از این پنجره‌ها بدین نوع یاد کنم بجز تعدد و تنوع تصاویر کمال و ظرافتی است که در همه آنها بچشم می‌خورد گذشته از آن استحکام - شفافیت و زیبایی سنگ و بخصوص تصویر موج‌دار پارچه‌ها و لباسهای مردان آن روزگاران که در آنها به نمایش گذاشته شده بود کاملاً با آنچه تا چند قرن پیش در آسیا دیده شده یا هم اکنون دیده می‌شود متفاوت بود. این تصاویر بر خلاف سایر قسمت‌های ساختمان که همان طور که گفته‌ایم از مرمر سیاه بود در مرمری سفید با همان صلابت و کمال مرمرهای ستون‌ها بطور برجسته ترشیده شده و در قسمت بالای پنجره‌ها جاسازی گردیده بودند. اما در قسمت پائین آنها ورقه‌هایی از مرمر سیاه نصب گردیده بود با سیاهی‌ای چنان درخشان و صاف و صیقلی که همانند بهترین آئینه‌های فولادی جهان تصویر اشخاص و اشیاء در آنها منعکس می‌شد. گواه این امر آن که سگ بزرگی را که کسان سفیر با خود آورده بودند هنگامی که از یکی از پنجره‌ها - که چنانکه گفته‌ایم از زمین خیلی بلند نبود - پرید تا خود را به سفیر برساند چون تصویر خود را در این لوح مرمرین دید همانگونه که معمول اینگونه سگهای بزرگ وحشی هنگام حمله کردن

به سگ دیگر است شروع به برهم زدن دندانها و غرش کرد و در تمامی مدتی که تصویر خودش در برابرش بود خود را با شدت و غضب بر لوح مرمرین کوفته می خواست آنرا گاز بگیرد و در حالی که برپاهای عقب برخاسته بود با ناخنهای پاهای پیشین زمین را خراش می داد و تلاش می کرد تا آنچه را که سگ بزرگی همچون خود پنداشته بود گاز بگیرد. تا آنکه پس از مدتی سرگرم شدن بدین کار و فراهم کردن موجبات تفریح حضار با خشم بسیار خود را از همان پنجره که آمده بود به بیرون پرتاب کرد و در حالیکه در پشت ساختمان به دنبال سگ موهومی که برای وی طبیعی جلوه کرده بود می گشت بوضعی ترس آور و عوعو کرده و زوزه می کشید. سفیر که از آن سرو صدا کسل شده بود دستور داد سگ را بسته و از آنجا دور کنند. بنظر من در این در این سنگها گذشته از زیبایی نوعی جاذبه و دلربائی بود که بدانها اختصاص داشت. زیرا معتقدم که در سراسر جهان از حیث کمال و عدم نقص و دست نخوردگی توأم با نوعی پاکیزگی و خلوص و درخشندگی - که گفتمی هم اکنون از زیر دست کارگر بیرون آمده اند - نظیری برای سنگها پیدانمی شود. این از جمله عجایب و معجزات طبیعت است که از پس قرنهای سربراورده و باقی مانده چنانکه کمترین زمانی که میتوان برای آنها در نظر گرفت دوران پادشاهی آشوریان و مادها و بابلیهاست و این در صورتی است که لباسهای آنها را ملاک قضاوت قرار نداده و آنها را از دورانهای قدیمتر ندانیم. بین تصاویر متنوع و دیدنیهای منقوش در پنجره ها چشم گیرتر از همه تصویر شخصیتی محترم بود که روی نیمکت یا کرسی ای بسیار بلند نشسته چهار پایه، کوچکی با حجاری بسیار عالی زیر پا داشت که ارتفاع پایه های خراطی شده آن بتناسب مردی که بر کرسی نشسته بود معادل یک پی بود، در عقب این صندلی که پشتی آن همچون صندلیهای اسقفها هرمی شکل بود و بقدر دویی از سر جالس آن می گذشت مرد بسیار متشخص دیگری بود ملبس به همان لباس مرد نخستین. هر دوی این شخصیت ها ریشهای انبوه داشتند که تا کمر آنها می رسید و موهای سرشان بسیار بلند بود چنانکه گوشها و گردن را می پوشانید و قسمت عقب موها آرایشی مشابه تصاویر تابلوها یا مدالهایی داشت که یک یا دو قرن پیش از این در اروپا ساخته می شد. این دو مرد کلاههایی گرد و صاف همچون کلاههای بی لبه چین دار بر سر داشتند و جامه های آنها بسیار بلند بود چنانکه تا پاشنه هاشان می رسید. این جامه ها بسیار گشاد و پر چین بود تقریباً شبیه لباسهای مجسمه های قدیمی رومی یا بهتر بگوئیم همانند جامه های سناتورهای ونیز با آستین های بسیار گشادی که مچ آویخته آنها تا زانوهای می رسید. مرد نشسته در دست چپ عصائی داشت و در دست راست ظرفی شبیه نیم کاسه ای بر سر جویدستی که از وسط آن شعلهای سرمی کشید چنانکه در آن آتشی افروخته باشد. آنکه پشت صندلی ایستاده بود نیز ظرفی همانند آنچه گفتیم در دست راست خود داشت. در جای دیگر نیز مرد دیگری دیده می شد که از لحاظ ریش و موی و سرو جامه کاملاً مشابه مرد اولین بود و با این که سنگ شکسته بود و دستها بخصوص دست راست دیده نمی شد از آن جهت که دستها



گشاده بود حدس زده می شد که همچون دیگران در دست چپ عصائی و در دست راست مشعلی داشته باشد. کلاه این مرد سوم با کلاههای دو مرد نخستین اختلاف داشت بدین معنی که اگر چه قسمت روی کلاه همچون کلاههای دیگران صاف بود زائدهای چتری مانند در جلو سراز کلاه بیرون زده بود. پشت سر این شخصیت که بنظر می آمد با وقار و طمأنینه راه می رود دو مرد دیگر در کنار یکدیگر در حرکت بودند که اینان نیز جامه های بلند آستین گشاد بر تن داشتند اما ریش و موی سر آنها بسیار کوتاه تر بود و کلاهشان بسیار بلندتر و همچون کلاه شکارچیان لبه کوچکی در جلو داشت.

مردی که در دست چپ حرکت می کرد چتر آفتابی بسیار بزرگی را برای سایه افکندن بر آنکه جلوتر می رفت به همان ترتیبی که امروز در هندوستان معمول است حمل می کرد. و تصویر دیگری که همراه او بود در دست راست خود چوبدستی خراطی شده و منقوش داشت به درازای دو پی و کلفتی یک انگشت و در انتهای آن مثنی موی اسب که آنرا محاذی سر مردی که در پیش حرکت می کرد گویا برای پرانیدن مگس نگاه داشته بود. همانطور که امروز هم در هندوستان برای شاهان و دیگر شخصیت ها مرسوم است. در هند امروز بخصوص کسانی که سواره حرکت می کنند اعم از آنکه پرتغالی باشند یا بربر یا زندیق همراه خویش غلامی دارند که دم اسبی را بر چوبدستی از عاج یا آبنوس بسته و به همان شیوه و وقاری که در این نقشهای منقور در مرمر مشاهده می شود بر سر اربابان خود حرکت می دهند و از همینجا می توان حدس زد که بکار بردن چتر آفتابی برای سایه افکندن و استفاده از موی دم اسب برای پرانیدن مگس در هندوستان عادت قدیمی است که یافتن ریشه آن تقریباً غیر ممکن است. زیرا در حقیقت آفتاب هند - جز در زمستان که هوا کمی معتدل می گردد و از شدت گرما کاسته می شود - چنان تند است که بدون استفاده از چتر ایجاد خطر می کند و چون ایالت فارس و دیگر ایالات این کشور پادشاهی از جمله شوش - بابل و کرمان نیز هوائی بسیار گرم دارند - اگر هم نخواهیم از وجود این تصاویر بعنوان دلیلی قاطع استفاده کنیم - باید قبول کنیم که بکار بردن چتر آفتابی در این نواحی نیز قدمت زیاد دارد. این موضوع بخصوص هنگام ورود سفیر به اصفهان روشن و مدلل شد.

## ماهیهای آکواریوم آب شیرین

ترجمه و تالیف دکتر علی فرشچی

۳۳۵ صفحه - ۱۴۷۵ ریال

انتشارات روزبهان - خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه تهران